

# مارکسیزم ماژینو: کتاب اقتصاد مندل\*\*

مایکل کیدرون

تا سرحد امکان سریعاً رشد کند؛ از طریق تبدیل بخش اعظمی از سهم ارزش افزونه اش (انباشت) به سرمایه؛ یا از طریق جذب سرمایه های دیگر، سرمایه های ناموفق تر (تراکم)؛ و یا از هر دو طریق. اگر یک سرمایه منفرد رشد نکند، سرانجام نخواهد توانست از عهده مخارج نوآوری و عقلانی (راسیونال - لیزه) کردن برآید و بواسطه آن بتواند در برابر دیگران که از عهده اش برآمده اند تاب مقاومت بیاورد، و یا نخواهد توانست با موفقیت گریبان خود را از جنگال تغییرات ناگهانی در شرایط بازار، که جزئی از نظام مند، خلاص سازد. برای یک سرمایه دار منفرد، رشد یک اجباری چون وجراست.

رشد بطور خود کار رخ نمی دهد. از آن جایی که سرمایه نه یک موجود ذیشعور، بلکه یک رابطه سیستماتیک بین انسانهاست، فردی باید تصمیم بگیرد که رشد انجام گیرد. یعنی، منابع قابل مصرف را به مجرد آنکه فراهم می شوند، برای سرمایه گذاری و نه مصرف اختصاص دهد. آن شخص چه یک فرد باشد و چه یک گروه، باید بتواند عملکرد خود را بواسطه معیارهای بسیار روشنی بسنجد. همچنین این شخص باید انگیزه نیرومندی برای اتخاذ تصمیمات صحیح داشته باشد، زیرا که آدم اولیه هنوز از فرط پرخوری خفه نشده است، حتی در سرمایه داری پسین شروتمند.

اینکه این معیارها و انگیزه ها چه اشکال دقیقی بخود می گیرند، چندان حائز اهمیت نیست. از لحاظ تاریخی معیارها بهمان اندازه، میزان سودپولی و حجم ناخالص فیزیکی محصولات متفاوت بوده اند. انگیزه ها نیز به همین دریک منتهای الهیه امتیازات مادی و موفقیت های برتر و در منتهای الهیه دیگر از دست رفتن مزایای مادی و تنبیهات فیزیکی قرار دارند. آنچه اهمیت دارد این است که معیارها همواره بتوانند سهم تصمیمات فرد یا گروه را در رشد یک سرمایه منفرد اندازه بگیرند و انگیزه ها همواره بتوانند تصمیماتی را که چنین رشدی را موجب شده اند، برانگیزند. این تمایز بین رفتار سرمایه و مکانیسم های اجتماعی - روانی ای که این رفتار را تضمین می کنند (به اصطلاح، تمایز بین قواعد یک بازی و بازیکنان آن)، ناروشن است. ولیکن بهر حال واقعی است و از دیدگاه تحلیلی در درجه اول اهمیت قرار دارد. چرا که رفتار سرمایه - اجبارناهما هنگ کسور برای رشد - مستقیماً از ویژگی اصلی نظام - تکه تکه شدن آن به واحدهای رقیب که بیش مستقل - ناشی می شود، در حالیکه مکانیسم هایی که از طریق آنها طبقه حاکم خود را از زمان می دهد تا این رفتار را ارتقاء دهد، از این ویژگی نشأت نمی گیرند. کلیه حوامع طبقاتی در این موارد مشترکند.

برای مندل این تمایز وجود ندارد. او در جایی معتقد است که "انباشت سرمایه" همانا به مثابه "نیروی محرک عظیم جامعه سرمایه داری" است<sup>۲</sup>، در جایی دیگر به "ولع سرمایه داران برای سود" اشاره می کند، و باز در جای دیگری می گوید پول "نخستین و آخرین شکل سرمایه است که کل فعالیت های اقتصادی بسوی آن هدایت می شوند"<sup>۴</sup>.

کتاب اقتصاد مندل<sup>۱</sup> یک اثر مارکسیستی ناموفق است. از دینا میزم مرکزی سرمایه داری نامطمئن است. از اصول اساسی این نظام، به گونه ای که امروزه عمل می کند، طرفه می رود. بیشتر به دفاع از مقولات تحلیل مارکس می پردازد تا به کار بست آنها. از اینرو، از لحاظ تئوریک، و نتیجتاً در عمل، ضربه ناچیزی به این نظام وارد می آورد.

## ۱- دینا میزم مرکزی

اگر در میان جوامع طبقاتی جامعه سرمایه داری از ویژگی خاصی برخوردار است، این نهادان خاطر است که در این جامعه تولید افزونه بطور سیستماتیک از توده های تولیدکننده غصب می شود - این امر در کلیه جوامع طبقاتی رخ می دهد - و نهادان خاطر است که بخش کوچکی از جامعه، طبقه حاکم، این غصب را سازمان می دهد و از آن سود می برد - این امر هم در تمام جوامع طبقاتی رخ می دهد - بلکه نهادان خاطر است که یک نظم و ترتیب مرکزی و همگانی که تداوم منظم، مستمر و قابل پیش بینی این فرآیند را تضمین کند، وجود ندارد.

تصمیمات کلیدی درباره نحوه استفاده از منابع به اختیار سرمایه داران منفرد، کوچک یا بزرگ، و خصوصی یا ملی و اگذار شده است.

در چارچوب دولت های ملی، دکترین *ultra vires* (ماورا قدرت قانونی) حکمفرما است. این دکترین اجازه می دهد که سرمایه های منفرد هر آن چه را که بخواهند - البته تا جایی که ضریحاً برخلاف قوانین نباشد، قوانینی که تا حدود بسیار خود محدود محتوای آن را تعیین می کنند - انجام دهند. بعلاوه، در دنیای تقسیم شده به سرمایه های ملی و یا به دولت ها که کمابیش با آنها همسانند، قیود مثبت بندرت یافت می شود. حتی قلمرو بزرگترین دولت ها نیز با کل نظام یکسان نیست، از اینرو نهایتاً هیچ نهادی وجود ندارد که بتواند تصمیمات مقیدکننده برای نظام اتخاذ کند. ولیکن با اینهمه، از بن هر چه مرج نوعی نظم سربرمی آورد.

این امر نهادان خاطر است که رقابت میان سرمایه های منفرد تا حدود بسیار رفتار یک سرمایه منفرد را تعیین می کند. سرمایه صرفاً برای آنکه چندصاحی برحیاتی خود بیفزاید

\* ماژینو: خط دفاعی که بیش از حد به آن تکیه شود - از "خط ماژینو" در شمال شرقی فرانسه در دهه ۳۰ - از وزیر جنگ فرانسه: "ماژینو" ۱۹۳۲ (مترجم).

\*\* این مقاله برگردان فارسی مقاله ای است که تحت همین عنوان در نشریه اینترنتی *سوشالیزم*، آوریل - مه ۱۹۶۹ میلادی ۳۶ - ۳۳، به چاپ رسید (مترجم).

## ۲- مدل اساسی

سلاح جنگی، به منزله یک درونی سرمایه‌بر، تاثیر ترمز کننده‌ای بر گرایش صعودی ترکیب ارگانیک داشته‌است. بدون جدا کردن ترکیب ارگانیک صنایع و کارخانه‌های تولید کننده سلاح جنگی از مابقی صنایع، و نیز ادامه همین امر در مورد کارخانه‌هایی که واسطه آنها بوده و یا آنها را تغذیه می‌کنند - مساله‌ای که باید در آینده بدان پرداخت - هیچ راه مستقیم برای سنجش این تاثیر وجود ندارد، اما، بهر حال این تاثیر باید بسیار قابل ملاحظه باشد. چرا که پیامد بلافاصله مورد انتظار رشد ترکیب ارگانیک، یعنی کاهش نرخ متوسط سود بوقوع نپیوسته‌است. آمار و ارقام مربوط به ایالات متحده آمریکا، که در جدول زیر آمده، به عنوان یک نمونه و راهنما نشان می‌دهند که نرخ سود در کل دوران بعد از جنگ کمابیش ثابت مانده‌است.

سود شرکت‌ها قبل از کسرمالیات، و سرمایه خالص موثر در فاصله سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۴۸، ارقام به میلیارد دلار -  
 ماخذ: FEDERAL RESERVE BULLETIN

سال	سود قبل از کسرمالیات	سرمایه خالص موثر	نرخ سود
۱۹۴۸	۳۲/۷	۶۸/۶	۴۷/۷
۱۹۴۹	۲۶/۲	۷۲/۴	۳۶/۲
۱۹۵۰	۴۰/۰	۸۱/۶	۴۹/۰
۱۹۵۱	۴۱/۲	۸۶/۵	۴۷/۶
۱۹۵۲	۳۵/۹	۹۰/۱	۳۹/۸
۱۹۵۳	۳۷/۰	۹۱/۸	۴۰/۳
۱۹۵۴	۳۳/۲	۹۵/۵	۳۴/۹
۱۹۵۵	۴۴/۹	۱۰۲/۹	۴۳/۶
۱۹۵۶	۴۴/۷	۱۰۷/۴	۴۱/۶
۱۹۵۷	۴۳/۲	۱۱۱/۶	۳۸/۷
۱۹۵۸	۳۷/۴	۱۱۸/۷	۳۱/۵
۱۹۵۹	۴۷/۷	۱۲۴/۲	۳۸/۴
۱۹۶۰	۴۴/۳	۱۲۸/۶	۳۴/۴
۱۹۶۱	۵۰/۳	۱۴۸/۸	۳۳/۸
۱۹۶۲	۵۵/۴	۱۵۵/۶	۳۵/۶
۱۹۶۳	۵۹/۴	۱۶۳/۵	۳۶/۳
۱۹۶۴	۶۶/۸	۱۷۰/۰	۳۹/۳
۱۹۶۵	۷۷/۸	۱۸۰/۱	۴۳/۲
۱۹۶۶	۸۵/۶	۱۸۹/۴	۴۵/۲
۱۹۶۷	۸۱/۶	۲۰۰/۱	۴۰/۸

آمار فوق نشان می‌دهد که تغییری در از مدت در نرخ سود حاصل نشده‌است، همچنین ما با یک سلسله رکودهای اقتصادی - تعمیق یافته و یا نشانه‌هایی از افزایش میزان محدودیت - ها مواجه نبوده‌ایم. در واقع، از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون میزان تولیدات هر سال نسبت به سال قبل بنسبت کاهشی یافته و این کاهش هیچگاه ازدو درصد بیشتر نبوده‌است، و در کل نظام عموماً گرایش در جهت عکس تبدیل ناپذیری موانع گمرکی، و حفظ قیمت با فروشی و نظایر آن بوده‌است.

در مدل مارکس از نظام اقتصادی موجود و فعال، تقدم رشد اساسی است. سرمایه‌ناگزیر از بالا بردن بارآوری نیروی کار است، و این امر را از طریق بکارگرفتن ماشین آلات هر چه گرانتر، و در عین حال، با کوشش در جهت پائین نگه داشتن دستمزدها انجام می‌دهد. با گسترش این عقلانی (راسیونالیزه) شدن، نیروی کار جزء کوچکتری از کل سرمایه را تشکیل می‌دهد. ("ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش می‌یابد)، و حتمی میزان مطلق آن نیز کاهش می‌یابد. ("رتش ذخیره‌کار" رشد می‌کند)؛ در مقایسه با میزان کل سرمایه گذاری شده، ارزش اضافه شده به تولید و ارزش افزونه هر دو کاهش می‌یابند، و در نتیجه نرخ متوسط سود نیز کاهش می‌یابد. رونق‌های اقتصادی بطور فزاینده‌ای کوتاه مدت تر و کمتر سودآور می‌شوند، سقوط‌های اقتصادی طولانی تر و وخیم تر می‌شوند. رکود اقتصادی تهدید می‌کند و نظام هر چه بیشتر محدود می‌گردد.

این یک مدل بسته‌ای است که در آن کلیه تولیدات در قالب متاع‌های سرمایه‌ای و یا مزدی دوباره به منزله ورودی‌ها در آن به جریان می‌افتند. در آن هیچگونه نشستی وجود ندارد.

ولیکن، در اصل، یک "نشت" می‌تواند احوار برای رشد را از مهم ترین پیامدهای آن جدا کند. اگر متاع‌های "کاربر" (LABOUR INTENSIVE) بطور شیشه‌دار از صحنه خارج شوند، آنگاه در مقایسه با یک نظام بسته، ترکیب ارگانیک سرمایه سریع تر رشد خواهد کرد. ولیکن، اگر متاع‌های "سرمایه‌بر" (CAPITAL INTENSIVE) از گردونه خارج شوند، این افزایش بطنی تر خواهد بود - بستگی دارد به حجم و ترکیب نشت - و حتی می‌تواند متوقف و یا معکوس شود. در این حالت، کاهش نرخ متوسط سود وجود نخواهد داشت، و هیچ دلیلی برای یک افول اقتصادی فزاینده قریب الوقوع وجود ندارد.

سرمایه‌داری، در عمل، هیچگاه شکل یک نظام بسته را بخود نگرفته‌است. جنگ‌ها و بحران‌ها میزان معتنا بهی از تولیدات را نابود کرده‌اند. همچنین، صدور سرمایه مقادیر عظیم دیگری را برای مدت نسبتاً طولانی از مسیر منحرف و یا بلا استفاده کرده‌است.

از زمان جنگ جهانی دوم، برای تولید سلاح‌های جنگی مقادیر عظیمی از تولیدات از صحنه خارج شده‌اند. نقش هر یک از این نشت‌ها کند کردن آهنگ افزایش ترکیب ارگانیک کلی و نیز آهنگ کاهش نرخ سود بوده‌است. اما، از آنجا - شبکه ابعاد و ترکیب این نشت‌ها بطور خود بخودی و نه از طریق برنامه‌ریزی برای چنین نتایجی برآورده شده‌اند، تاثیرات آنها هم در هر مقطع مشخصی از زمان - مگر در خطوط کلی - غیر قابل پیش بینی بوده‌اند.

## ۳- چشم انداز تاریخی

از زمان جنگ جهانی دوم، تولید سلاح جنگی آشکارا بزرگترین و موثرترین درونی عادی رافراهم آورده‌است.

درمیزان بیکاری نیز افزایش یکنواختی به چشم نمی خورد. برغم نشانه های سال گذشته که حکایت از بی ثباتی افزایش یافته دارند، نظام کماکان باز باقی مانده است.

معدل هیچیک از اینها را نمی بیند. او به میزان دقت فرضیات ما رکس ویا تحرید بیش از حد سودا دگی ساخته های تئوریک کتاب سرما به توجیه چندانی ندارد. چون مارکس گفت، پس باید چنین باشد. مدل ها به واقعیت تبدیل می شوند، و واقعیات به سطح یک مدل ساده تقلیل می یابند.

بدرستی گفته شده که "افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه ... گرایش عمده وجه تولید سرمایه داری است" <sup>۵</sup>. اما، فرض بر این قرار گرفته این گرایش یک فاکت است، وگرایش بعدی در زنجیره، منطقی مارکس - کاهش نرخ متوسط سود - نیز بلافاصله همچون یک فاکت به دنبال آن آمده است؛ یک جدول حاکی از آن است که بین سال های ۱۸۸۹ و ۱۹۱۹ نرخ سود به دو پنجم تقلیل پیدا کرده است <sup>۶</sup>؛ جدول دیگری مبین آنست که در فاصله سال های دهه ۱۸۶۰ و دهه ۱۹۳۰ انباشت خالص سرما به بطور فاجعه آمیزی کاهش یافته است <sup>۷</sup>؛ و آنگاه در جدول دیگر نشان داده شده است که در فاصله سال های ۱۹۲۰ - ۱۸۸۰ و (تا ۱۹۴۸) کاهش ۱۹۴۰ - ۱۸۸۰ کاهش ارزش هر چه بیشتر تولید ناخالص را کاهش داده است <sup>۸</sup>. از آنجائی که در سال های بعد از دهه ۱۹۴۰ چیزی وجود ندارد که تز مندل را اثبات کند، ارائه فاکت ها در همین تاریخ متوقف می شود.

اما در مورد "بحران اجتناب ناپذیر"، از آنجائی که فاکت اساسی ملایمت رکودهای اقتصادی بعد از جنگ بیش از حد بر همگان آشکار است و نمی توان آنرا کتمان کرد، بسه آن اذعان شده و حتی توضیح هم داده شده است <sup>۹</sup>. اما، به گونه ای باورناکردنی مجاز شمرده نشده که بر تحلیل کلی تر تاثیر گذارد. مرتباً اجتناب ناپذیری موهوم بحران های ادواری را خاطر نشان می کند <sup>۱۰</sup>؛ افول اقتصادی هنوز تأثیدی است بر گرایش بسوی رکود <sup>۱۱</sup>. فاکت های ناخوشایند در تحلیل وارد نمی شوند، بلکه ضمیمه آن می شوند.

در مورد انگیزه های تحدید، عدم تحرک، و زوال نیز همین مطلب صادق است. یکی پس از دیگری به دنبال هم می آیند: "فقدان حوزه های جدید برای سرمایه گذاری" <sup>۱۲</sup> (تو گوئی که نرخ سود دامن برای جلب سرمایه پولی نایاب در حال افزایش نبوده، و یا هم اکنون از لحاظ تاریخی در یک سطح بالائی نیست)؛ سیر نزولی تجارت در مقایسه با تولید <sup>۱۳</sup> (تو گوئی که از سال ۱۹۴۸ به بعد تجارت در مانوفاکتور در مقایسه با میزان تولیدات دوبرابر شده است) <sup>۱۴</sup>؛ رشد طبقه احار به گستر <sup>۱۵</sup> (تو گوئی که از جنگ جهانی دوم بدین سو بواسطه ترکیبی از نگهداری بخش بیشتری از سود و وضع مالیات های گزاف بر ثروت تقریباً نابود شده است)؛ گسترش کارتل ها در بریتانیا <sup>۱۶</sup> (تو گوئی که رقابت در بازار جهانی تشدید نشده است، و با اینکه حفظ قیمت با فروش هنوز وجود دارد). بر اساس یک فهم نادرست و ابتدائی از بیمه، حتی چنین ادعای بسیار غریبی شده که "ا منیت مساله عمده (رژیم سرمایه داری) شده است، یعنی، حفظ و نه دیگر توسعه" <sup>۱۷</sup>.

اما از آنجائیکه حتی به نظر مندل هم اظهاراتی از این قبیل که "سرمایه داری انحصاری" "رشد نیروهای مولده" را محدود و مقید می سازد، دیگر چندان جنگی به دل نمی زند، برای دل خوئی به ما گفته می شود که: "این امر بدان معنا نیست که تولید جهانی، و یا حتی تولید کشورهای پیشرفته در غرقاب رکود فرو می روند؛ بلکه از امکاناتی که تکنیک های جدید فراهم آورده بسی عقب تر مانده اند" <sup>۱۸</sup>.

اما، بار دیگر جایز دیده نشده که این گفته بر استدلال تاثیر بگذارد. این کلاف سردرگم همچنان ادامه دارد، و ما در این حیرت باقی می مانیم که با دوران افول اقتصادی بدون سقوط و دوران رکود بدون کساد و دیگر واژه های این چنانی خاص مندل چه کنیم!

#### ۴- سرمایه داری دولتی

در شوروی دوران استالین (و نیز پس از وی) هیچ چیزی که مدل مارکس نتوان از تحلیل آن باشد، وجود ندارد. در شوروی نیز فرایند غصب ارزش افزونه از توده های تولید کننده در برابر دست اندازی های وحشیانه و بی نظم سرما - به های دیگرها نقد آسب پذیر است که در سایر کشورها - آن کسانی که آن را سازمان می دهند و از آن سود می برند، همانقدر تحت ستم احبار برای رشد سریع اقتصادی قرار دارند که طبقه هم تایشان در سایر کشورها. برای تضمین رشد ضروری است که آنها هم به همان میزان هم تایشان در سایر کشورها محرک و انگیزه داشته باشند؛ و اینکه معیار سنجش موفقیت آنها نه میزان سود پولی، بلکه میزان حجم فیزیکی تولید ناخالص بوده است، صرفاً تفاوتی است در جزئیات و نه در اصل مساله - بوروکراسی، حداقل تا همین اواخر، حجم تولید راهواره همچون یک ممیزه موفقیت بخدمت گرفته بود.

برخی از این علائم موثر واقع شده اند. مندل قبول دارد که در شوروی مناسبات رقابتی با دنیای خارج، نحوه استفاده از منابع را تعیین می کنند. وی می گوید:

رقابت بین المللی با اقتصاد سرمایه داری ضرورت تأکید فزاینده بر کیفیت تولیدات، افزایش بارآوری کار و عقلانی کردن سرمایه گذاری - که به علاوه، حجم آن مستلزم بالا نگاه داشتن آهنگ رشد است، حتی در سطح صرفاً کمی - را نیز ایجاب کرده است <sup>۱۹</sup>.

وی حتی معتقد است که با یک "آهنگ انباشت بیش از حد"، بوروکراسی تنظیم کننده و اداره کننده اصلی (کذا) انباشت شده است <sup>۲۰</sup>، و می پذیرد که "مدیران مرکزی اقتصادی، سیاسی و نظامی" منحصراً "تولید افزونه اجتماعی را در کنترل خود دارد" <sup>۲۱</sup>. وی همچنین معتقد است که "رهبران شوروی" برای آنکه انگیزه لازم برای صنعتی شدن را بوجود آورند، آگاهانه به بهره خود را بر منافع اقلیت های صاحب امتیاز، و نه توده های کارگر، استوار ساخته اند <sup>۲۲</sup>.

هیچیک از این ادعا ها که نمونه های از آن در بالا نقل شد، مطلبی را ثابت نمی کنند. با وجود اینکه چهارده صفحه

صرف آن شده که نشان داده شود که این "رقابت بین‌المللی" است که "تاکید بر... کیفیت... بارآوری... عقلانی کردن... آهنگ رشد بالا"، یا به عبارت دیگر، محتوای برنامه را تعیین می‌کند، معذالک به ما گفته می‌شود که "برنامه‌ریزی در شوروی، تا آنجائی که کل وسایل تولید در دست دولست است، و در نتیجه دولت می‌تواند در مورد سطح و آهنگ رشد تولید و انباشت بطور مرکزی تصمیم بگیرد، یک برنامه‌ریزی واقعی است"<sup>۲۳</sup>. حتی در خلال سطور کمتری، از یک بوروکراسی متشکل به مثابه "تنظیم کننده... و اداره کننده" انباشت، که جز نقش تولیدی نقش دیگری نمی‌تواند داشته باشد، به یک بوروکراسی که وجه مشخصه اساسی اش در "نورم‌های بورژوازی توزیع" است، تغییر موضع می‌دهد.

بخشی از این آشفته‌گویی مندل ریشه در سردرگمی اساسی وی از سرمایه‌داری دارد. وی بختی در اعتقادش به اینکه شوروی جامعه‌ایست "در حال گذار"، نه سرمایه‌داری و نه هنوز سوسیالیستی، یک "ترکیب متضادی از وجه تولید غیر سرمایه‌داری و نورم‌های توزیع هنوز اساساً بورژوازی"<sup>۲۴</sup>.

وی می‌نویسد، شوروی یک کشور سرمایه‌داری نیست، چرا که یک بوروکرات "تحت انقیاد سود" نیست<sup>۲۵</sup> (درست است، تحت انقیاد برنامه هست)، چرا که در آن کشور گرایش نزولی سود وجود ندارد (نا درست است، این گرایش در آن کشور وجود دارد، اما همچون در غرب جلوی آن گرفته شده است)، چرا که نه رقابت داخلی وجود دارد و نه عملکرد بی‌مانع قانون ارزش (درست است، و در داخل یک واحد سرمایه‌داری منفرد هم - بنا به تعریف - وجود ندارد)، و نه سرازیر شدن سرمایه از بخش‌های با بارآوری نازلتر به بخش‌هایی که بارآوری آنها بالاتر است (نا درست است، پس چگونه برنامه‌ریزها رشد را تضمین می‌کنند)؛ صدور اندک سرمایه به کشورهای عقب‌افتاده (درست است، ولیکن این امر در مورد کشورهای غربی هم صادق است)؛ فقدان اشباع تولید (نا درست است، مندل خود نظماً را جلب می‌کند به بیلینون‌ها روبل تولیدات بفروش نرفته‌ای که به آنها نیازی نیست، منابع‌های مصرفی‌ای که از لحاظ اجتماعی غیر ضرورینند)<sup>۲۶</sup>؛ عدم وجود بورژوازی (درست است، اما بوروکراسی هست - و در نظر داشته باشید: "با قدرت کنترل بر تولید افزونگی اجتماعی")؛ عدم وجود روابط منکی بر قراردادهای آزاد ما بین واحدهای تولیدی (هر چه که اصلاحات اقتصادی بخش بیشتری از صنایع را شامل می‌شود، این نکته کمتر صادق است)؛ فقدان بحران (درست است، اما یاد در نظر گرفتن شرایط موجود در غرب، این نکته چندان حائز اهمیت نیست)؛ و غیره.

اما شوروی یک کشور سوسیالیستی هم نیست: در آنجا ما شاهد "نا برابری‌های اجتماعی بیش از حد، مزایای بوروکراتیک، فقدان تصمیم‌گیری توسط تولیدکنندگان و غیره"<sup>۲۷</sup> هستیم. زیرا "حزب بلشویک، علیرغم هشدارهای مکرر لنین و اپوزیسیون چپ، بموقع به اهمیت و جدی بودن این مسأله (مدیریت بوروکراتیک) پی نبرد"<sup>۲۸</sup>.

بدین ترتیب، شوروی یک جامعه در حال گذار است. اما، صرف نظر از این عبارات پر دازی‌های مناسب، از دیدگاه

مندل یک جامعه در حال گذار چیست؟ آیا چنین شکلی از انتقال بین سرمایه‌داری و سوسیالیزم ممکن است؟ این درست است که در گذشته جوامع انتقالی وجود داشته‌اند. بعد از دوران رنسانس در طی قرون سرمایه‌های منفرد در سطح جامعه فئودالی در حال رشد بودند، قدرت اقتصادی کسب کردند، به تضعیف میزبان پرداختند، قوی‌تر شدند، و تمایل بیشتری به تصرف قدرت سیاسی پیدا کردند. و این همه را بدین خاطر توانستند انجام دهند که تحقق دینا میزم سرمایه‌داری - یعنی، انباشت - مستلزم کنترل مرکزی کل جامعه نبوده و نیست. این دینا میزمی است که در داخل واحدهای مستقل، کوچک و بزرگ، عمل می‌کند. و به همین دلیل است که توانست با ملوک الطوائفی، سنت‌گرا، و جهت‌گیری معیشتی فئودالیزم همزیستی کند.

اما، سوسیالیزم یک نظام کامل و تمام عیار است. سوسیالیزم نمی‌تواند بطور تدریجی در درزهای جامعه سرمایه‌داری رشد کند. چگونه امکان دارد که کنترل کارگری بر تولید با کنترل آن توسط یک طبقه حاکم، در حالیکه وسایل تولید مورد مناقشه یکی هستند، همزیستی کنند؟ چگونه ممکنست که خودگردانی و حاکمیت مصرف‌کنندگان ("تولید برای مصرف") با اجبار خارجی و انباشت کور که از پراکندگی سرمایه‌داری ناشی می‌شود، همزیستی کنند؟ این امکان وجود دارد که در قلمروی توزیع جایی برای اشکال انتقالی وجود داشته باشد، ولیکن در سطح تولید و کنترل بر آن، تنها شکل ممکن گذار ناگهانی و انقلابی می‌تواند باشد.

## ۵- سیاست آشفته فکری

بی‌فایده است که در کتاب مندل به دنبال تفکری مستقل و انتقادی بگردیم. در هیچ کجای این کتاب دو جلدی نشانه‌ای از پژوهشی نو و یا احساسی از اینکه سرمایه‌سایل کهنه را در اشکال نومطرح ساخته و یا دیدی بر اساس مجموعه تحلیل غیر-منسجم سنت مارکسیستی توضیحات جدیدی برای آنها پیدا کرد، دیده نمی‌شود. برعکس، دکترین اولویت دارد و کاربردش فرعی است. در مقدمه کتاب آمده: "کوشش شده است که نشان دهیم که می‌توان بر اساس داده‌های علمی علم معاصر، کل نظام اقتصادی کارل مارکس را دوباره بنا کرد"<sup>۲۹</sup>. و در فصل آخر کتاب شاهد آنیم که هنوز کماکان جماع ارتدوکسیزم غیر انتقادی را بحرکت درمی‌آورد: "مارکسیزم... اینترارد می‌کند... آنرا کاملاً می‌پذیرد... آنرا توضیح می‌دهد..."<sup>۳۰</sup>.

مندل حداقل در اینجا پیگیر است. در دفاع مارکسیزم ارتدوکس واسطه‌جای پیام را می‌گیرد. از آنجا شیکه فاکت‌ها، به عوض آنکه برای توضیح آنچه که واقعا رخ می‌دهد یکبار گرفته شوند، قرار است همچون شواهد در این دادگاه از مقابل هیات منصفه رژه روند، لذا فقط سربراه‌ترین، مستعمل - ترین و قدیمی‌ترین آنها انتخاب می‌شوند. از آنجا شیکه دقت در مسایل ممکنست یک بررسی انتقادی دکترین را موجب شود، در جزئیات بیربط غرق می‌شود. و از آنجا شیکه مارکسیست‌های دیگری نیز هستند که در مقام انتقاد از نظام کارهای ارزنده -

تری ارائه داده‌اند، نظریاتشان بدست فراموشی سپرده می‌شود و فقط در زیر نویس‌ها از آنها نام برده می‌شود.<sup>۳۱</sup>

ابهام و شلختگی در همه جا بچشم می‌خورد: "بموازات آن بوروکراسی را که تنها اداره‌کننده اصلی (کذا) انباشت است"، طبقه‌کارگری وجود دارد که "قدرت‌اش" و "اجتماعی کردن وسایل عمده تولید و مبادله‌اش"، اگر با تغییرات ریشه‌ای در جرو (کذا) درون واحدهای تولیدی همراه نشود، تا حدودی (کذا) از اهداف خود پرت خواهد شد"<sup>۳۲</sup>. کلا ندیشه از ایدئالیزم فلسفی خام آکنده است، خواه در مورد ضمیر ناخودآگاه فردی که هنوز "پژواک‌های گذشته کمونیستی اولیه" هفت هزار سال پیش را در خود پناه می‌دهد، و خواه در مورد پیروزی خیره‌کننده تئوری از هم پاشیده مارکسیستی "که قادر به الهام بخشیدن، و نه چندان ناموفق، به سیاست اقتصادی دولت‌های بزرگ و کوچک است"<sup>۳۳</sup>.

علت اصلی این همه سردرگمی میان قدرت اجتماعی و صورت ظاهری آن، بین کنترل و اشکال آنست. این آشفتگی فکری با طبع مندل سازگار است، چرا که به او اجازه می‌دهد که نحوه بیان از این شاخ به آن شاخ پریدن منحصر بفردش را بکار گیرد - چرخشی ساده از کارگران شهری به دهقانان "جهان سوم" و یا به دانشجویان به مثابه کانون انقلاب، انتقالات سریع از اصلاحات به "اصلاحات ساختاری"، به عمل مستقیم بمنزله تاکتیک جاری؛ و در دنیای سیاسی اش، علاقه به همه ناراضیان سیاسی بدون استثناء - ناراضیان سیاسی نه چندان هم ناراضی بوروکراسی‌های سوسیال دموکراسی و استالینیزم.

این سردرگمی در حیطه تئوریک، او را درست در مرکز "مکتب اقتصاد عامیانه" قرار می‌دهد، مکتبی که وجه مشخصه اش ترک هرگونه کوشش برای به‌نظم درآوردن و ترکیب کردن است"<sup>۳۴</sup>

## یادداشت‌ها

- ۱- ارنست مندل، تئوری مارکسیستی اقتصاد، جاب لندن، انتشارات مرلین، ۱۹۶۸، دردو جلد.
- ۲- همان جا، ص ۷۰۶ (تاکید در متن اصلی).
- ۳- "کلیت تولید... تنها توسط ولع سرمایه‌داران به کسب سود به پیش رانده می‌شود. تصاحب خصوصی موجب می‌شود که سود تنها هدف و نیروی محرک تولید شود" (ص ۱۷)؛ "سود همچنان هدف و نیروی محرک تولید سرمایه‌داری است" (ص ۵۶۱)، و نظایر آن.
- ۴- همان جا، ص ۹-۵۶۸.
- ۵- همان جا، ص ۱۶۶.

۶- همان جا.

۷- همان جا.

۸- همان جا، ص ۱۶۷.

۹- همان جا، ص ۳۴-۵۲۹.

۱۰- برای مثال به صفحات ۵۲۹ و ۴۳۷ و ۳۴۶ و ۱۶۸ مراجعه شود.

۱۱- همان جا، ص ۵۳۱.

۱۲- همان جا، ص ۵۲۰-۵۱۱ و ۵۱۱.

۱۳- همان جا، ص ۹-۴۸۸.

۱۴- آلفرد مایزلس، رشد صنعت و تجارت جهانی، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۶۳، ص ۸۰.

۱۵- مندل (منبع ۱)، ص ۷-۴۳۶.

۱۶- همان جا، ص ۴۹۲.

۱۷- همان جا، ص ۵۱۶.

۱۸- همان جا، ص ۴۳۷.

۱۹- همان جا، ص ۵۷۵.

۲۰- همان جا، ص ۵۸۴.

۲۱- همان جا، ص ۶۳۱.

۲۲- همان جا، ص ۵۹۲.

۲۳- همان جا، ص ۵۶۱.

۲۴- همان جا، ص ۵۶۵.

۲۵- همان جا، ص ۵۶۱.

۲۶- همان جا، ص ۲-۵۷۱.

۲۷- همان جا، ص ۵۶۴.

۲۸- همان جا، ص ۳-۵۷۲.

۲۹- همان جا، ص ۱۷.

۳۰- همان جا، ص ۷۲۶.

۳۱- فقط به نام سه تن از "بسیاری از جامعه‌شناسانی (کذا!) که می‌کوشند روش‌های تجزیه و تحلیل مارکسیستی بکار ببرند"، و آن هم در یادداشت‌های زیرنویس فصل "خطت اجتماعی اقتصاد شوروی"، یک فصل مهم از کتاب (ص ۵۶۰)، اشاره شده است. از این سه تن، آنکه عقایدش بیش از همه تکامل یافته و موفق شده که آنها را در یک سازمان فعال و انقلابی بکار گیرد - تونی کلیرف - نامش به در لیست طولانی منابع ذکر شده است، و نه در فهرست اسامی. آن دیگری که نظریاتش منشاء قدیمی برداشته‌ولی از اهمیت چندانی برخوردار نیست، ولیکن هنوز در ایتالیا هواداران متشکلی دارد - آماندو بوردیگا - در فهرست اسامی از وی یاد شده است، ولیکن در لیست کتب به وی اشاره‌ای نشده است، و آن آخرین نفر - د. والین - که چندان صاحب نظر نبوده، و نظریاتش هم ارتجاعی بوده، در هر دو بخش از او یاد شده است.

۳۲- همان جا، ص ۶۴۳.

۳۳- همان جا، ص ۱۳.

۳۴- همان جا، ص ۷۰۷.